

که بعد دو روز کسان انگریز بر کوه چپ که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبحی در اول ساعت چهاری از طرف مدراس رسیده ننگه گول جانب قلعه بر این دو اهل بتیر بهای بتاشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوه چپ اتواب و ماوم سر شدند و در جنبش های انگریزی بر جماعت فرانسوی و بلژن با بر رساله های حیدری شک زنان در تاختن بوقوع ایجان جمعیت فرانسوی توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور فرصت بر کشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار باز نکشیده طرف دیوار و بگریز نهادند و بهادر خان نامی رساله دار و بر علی بیگ بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفتند پس پاشند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیر بهای گرفته منظر بر آمدند در آن حال سپه سالار فرانسوی هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را بی توپ بسرواری موسی گون تپلین و موسی لر مپو کرنل بجار بلژل انگریز نامزد ساخت چون فرانسویان خصمت یافتند باین دست صفوف آراسته و بناویق راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعاً نسیه چهار هزار بودند صف بسته بر پیش گلوله های توپ اکثر ایشان را بجز من تلف در آوردند با این سردار و سپاه فرانسوی هر اس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعداد رسیده شلکهای صف شکن سردانند پس کارزاری سترک روداد که تا دو ساعت باز پیکار گرمی تمام داشت چنانکه با و کیشیان و جانبازان طرفین از تنگ گذشته دست و گریبان بنان و خنجر کشته معاذ الله از هر دو جانب چنان خنجر کش سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک سیم آب شد و از صد مرد تر و در ستانه آن فولاد تنان زمین بستوه آمده زمانه با وجود جفا کاری تپ کرد بر حال کشکان آن بحر که زلزله گرست و بهرام خون آشام از بیم خونریزی دلیران و خنجر صهارمینا قام گرخت و تا دو ساعت بنار و دو باروت و صدای شک بچشم و گوش نظار کیا ان خبر عدد و میخ مسموع و مرئی نیفتاد مردمان انگریز تا ب نیار و ده پاشند

در این حال پلین های کرناکلی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را با عانت خود گرم ساخته مردان
 و لاری بر روند تا فراسیان که چهار پنجه مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار مرد جنگی
 که در سخت و شوکت دم مساوات با فلک میزدند و دیگر استعدازم بعزم در افق خضم از قلعه برآمدند و آن اثنا
 سپاه انگریز مساوت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فرودگاه گذاشتند و جمعیت فراسین بقلعه
 پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزبان در فکر مورچال و فراسیان در عزم رفع
 آنها تیر شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیما بین انگریز و سلطان رسم انگیز مقرر شد مع فرمان
 پادشاه فرامیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بهوسی بولایت خود بود و رسید
 پس هر دو سپه لاران قوم یک شدند و پر خاش از میان بر فاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان
 و نیز با کل طعام و شراب پرداختند و انقضای در الزمان خان و سپه لار محقق شده متوجه تعلقه تروادی
 گشتند و بعد از چهار روز سپه لار معز الیه با جازت سپه سردار فراسین پیشتر کوچیده حد و دیل پور
 را مترب خیمه عسکر خود ساخت بعد یک ماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوی دال پندل که آب و علف
 بوفور بود اقامت ورزید و در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری سخت
 و آب جواز یک طغنه طغیان کرده بلف مال و متاع غراب و بیوپاریان پرداخته خاک یاس و چشم
 حرم و نفع آنها بخت بلکه چند مردوزن را بیدریغ آب کشیده بدیاری رسانید و اکثر ارباب پیشه
 از آن صدمه فقیر شدند بالعرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرانی فرودگاه مقرر ساخت
 و هری ننگ نامی رساله از سلطه در همونجا از دست رفقای خود بسبب تاخیر در شاهه شان بقبل رسید
 و بدر الزمان خان محضو طلب شد و همدان روزا محمد را و عامل رای و یلور شصت هفتاد سوار و دو ستم
 صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش سبقت کرده می تاخت و دست تخریب و غارت بر کشاوه بارها
 آتش بیداد و آکن و ساکن رعایا و فقرای انداخت و غارت و زراعات تعلقات محرومه

حال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسید و موافقی غنیمت می آورد و روزی از راه کوهستان
 کوئیایتم بعزم تنبیهات گدازه لیغا کرده شبانگاه بیک حاکم انشاید و از قلعه رسیده بودند قضا را
 در آن وقت زن پیاده برای نختن طعام برنج شسته بر فیصل دروازه ایستاده آتش از حصار
 فرو میرنجیت ناگاه صفت حمل آوریده صدای آمدن برداشت و همون ظن برنج بر سر آنها
 شکست پس خفتگان از خواب غفلت باز بسته بتیر و بندوق و جزال و بان پیش آمده بدفع
 حاکم کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده بمعموره بلنج پور رسیدند
 و بر ویر آن معموره که چند طلایه داشت شام را در سال در حارس آن نواح بودند حمل کرده از آنجا
 هم محروم بر آمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود ننوده بر جوی بلنج پور چندی
 توقف در زیده بودند که بیک ناگاه رسالدار مذکور که طفت را بنور گدازه سکونت میداشت
 بآواز شک با سواران خود مستعد شده بر سر آغ آنها در تاخت و برکنار جوگر گرفته بیک حمل
 جهاتگیری تزلزل تمام در سپاه خصم در انداخت و اکثر ایشان را تهنیغ کشید و همه سلمان فراهم ساخته
 آنها بتصرف خود در آورد پس محمد را و نامراد با پانزده سبت سوار خود را داخل قلعه ساخت همدان
 اثنا منشور لامع النور منضمن و گذشت ملک پایانه ها ط به انگیزان و کیفیت تقرر صلح و معاونت
 کردن او بدار السلطنت عزاصد از بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و هزاریان
 و حال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضی قلاع کوهی و زمین و وزی را شکسته با تمامی سپاه
 و ششم گهاط چنگم عبور کرده به تریپاتور رسید و از آنجا از گهاط هولی و رگ و بنگلور فایز حضور
 ملانان سلطان گردید و همدان سال میر صادق بسبب خبررسی و کفایت شعاری کرد و ایام کو توالی
 ارکاٹ و لشکر نظبور رسانیده منظور نظر کمپیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدان
 اوقات خطوط کار پر و از پونه و ناظم حیدر آباد منضمن مبارکباد و جلوس و ابلاغ داشتن زلفل بهای

و در سال مع خلع و جواهر گران بها بصحابت و کلاسی و انا فایر حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی
 معروض داشتند مبلغ چوتنه در خواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب و کلام مخاطب ساخته
 ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم با عزا و اشاره شاماتی خزان سابق مع ز تحصیل سال
 ممالک محروسه در هم پایانگهاط صرف کردند و در جهان کشای سی جلوه ظهور رسانیده آخر الامر از سر بر
 سلطنت بخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرارداد خود هیچ امر اعانت آنحضرت منظور نشدند
 الحمد لله و المنه تا ایندیت منت کش هر کس نشدیم او ظفر بخش حقیقه در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد
 وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نک پرور و قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار
 تمام یافته آری طریقت محمود و پیروی مقتضای بدین طینت و حرام کلی انهدام اساس دولت محترم خود خواست
 و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداده و ثروت بخاری پندار و نخوت بدین غمش
 راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر زگر با نگریزان سپرده بود و با خود بدولت و عبودیت
 ایزدی بازگسی آن بلاد را سر آباد باز بستن خود را آوردیم و سپاه غنیم را غارت و مقهور ساختیم
 چنانکه بر هم کنان این معنی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپهر
 میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود نداییم تا بادای ز نعل بهای شما پردازیم آمده اگر خدا خواسته باشد
 بعد آبادی و بندوبست ممالک محروسه البته با سال ز شما به خازنان گنج خدا داد حکم داده خواهد شد
 بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران
 قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و باتمیز بود و در علم مجلس آیین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی
 نقد و عین و تحالیف و نوادرات ولایت انگریز که بکر زاناک غنیمت یافته بود و بعضی احکام بیان خلعت
 و در او عبرت نامی همراه ایچے بلو ز رخصت منسرد بود

ذکر ادای رسوم شادی کهنه‌انی بران الدین سپهسالار که از ارشد سپهران

بر روی غربا و رعایا کثاده و دو آه و نغان اهل آن سرزمین را با آسمان رسانید و وزیر بوز پاسے
 اقتدار از حد گلیم خود دراز میکنند بدستور پالیکار تنگپور با غوای شیطانی آتش شرو و شاد را در آن
 نواح بر آفر و خسته زنده شکیش و سال نیز نماید بندگان در گاه والا نمود و بر قلعه سدم که داخل سرکار
 گرم کنده است بی مهاباد تا خسته و بیات توابعش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلعه مذکور
 حملات ساخته اکثر حلاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدنی نیز با او
 یک دل و یک بان شده باعث فتنه و فساد گشته پس استماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی
 ملتعب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و بر ای بر ذمه است قضا نعمت خود قرار داد و همون
 زمان سید غفار سپه دار رابع قشونش بدریافت ماهیت کالیاد لیساین است خست فرمود
 چون سپه دار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل در آن حدود رسید و کماهی احوالش
 دریافت پس نیکو نظر ابر گردید که آن شرارت کیش بخت بتامید و اغوای پر سر ام ضمیم ناظم صوبه
 مرج که دخترش را به سپه خود نامزد کنانیده است خیره شده مسراقت در فلک میساید و هوای سروای
 و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنگ به در او سر دارد و در جز نزول فوج خلفه
 موج نشینده از فرایت بداهلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی لعزم جنگ برخاست و لشکر بالات
 حیر و پیکار بسیار است سپه دار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بجنور عرض
 داشت رود و حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان بران الدین سپه لار با پنج هزار سوار
 خو بخوار و سه قشون شجاعت مشون که سپه داران قشونها سید جمید و شیخ الفرواحی بیک بودند و شیخ
 کوه زکوننده و سایر کردن حاکم شریر آنجا را دستوری یافتند که جمید و شیخ سپه دار رابع قشون
 و دو هزار پیاده احشام و شمش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار تنگپور مدنی پل نامزد
 فرمود چون شیخ مذکور از راه بخلور و دیون پل راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی مندی در است

محل نزول فوج ظفر موج نمود بزبان بعضی عمال وزین داران زمینواران سرکار شنید که درین کوهستان
 کوهیت رفیع که بر بالایش میدانی است وسیع چشمه آبی دارد که عمقش از رسن جزو غیر معلوم بران
 کوه پایه دیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود و قیاس بزبان سابق قلعه بود و از مدت ممتد خراب و
 ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستطیر سپاه منصوره گردد و هر آینه بندوبست این
 نواح بواقعی صورت بند و تا سپهر دار مذکور مع چند خواص ولتستان بر بالای آن کوه رفت و چشم
 خود ملاحظه کردند جبار پسندید و فصل حقیقت آن کوه و التماس فرودیان خیر خواه آن نواح معرّف
 حضور ساخته خود پیشتر نهضت نمود و لیسر حد نیکنور رسیده هر چند بپند و مضایح او را رهنوی
 فرمود آن شقی نگون بخت سرالقیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیشین آمد و بدو از ده
 هزار پیاده سرزدهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دوسه روز و دو راه سواران سندر م که سرحد او بود
 بین الفریقین آویزش سخت رود و تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لاج بر زمین
 جمعیت کفار زده بقطرات تیر و تفنگ سیل شمشیر آبدار کشندگان را غرق جوی خون عدم نمودند
 بالاخرت سپهدار شجاعت آثار بیک جلوه سواران بجماعت مقهور را بضر تیغ اثر و اسپک از پای در آورد
 و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهده این حال پامی ثبات و قرار کرده مشرکین
 از جای رفته رو بواوی فرار نهادند و کوهی بوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم و سخت قلب
 است مستطیر خود ساخته آسودند عا که منصوره آغاز قتل و غارت نمودند و بیک محله رام
 سندر م مفتوح کرده لطف بوی کنده روی توجه آوردند پس بسی بجزوز آنجا راهم از حصون
 گرفته سرخرو کردند و گروه کفار را زیر و زبر ساخته پیشتر کوه پند پالیکار آنجا را کسک رایل
 نام داشت بجزو استماع شکست سپاه خود برسان شده قلعه نیکنور را بدولت خوانان دلیران خود
 سپرده خود بالای کوه اول پل که چهار گروهی و در المقدر جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت و سه چهار

هزار پیاده جبار فرام ساخته مستعد رزم بود چون سپه دار پیران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
 نقاب آنها گروه بمحاصره قلعه ننگینور پرداخت و در اندک مدت بحفر صلابت کوچه واحداث
 مورچه اشتغال داشته بضر توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت و قلعه را
 بدیران کار گزار سپرده مانند شیر شمشیر ناک رو بیدان مبارزت نهاد یعنی بتسخیر کوه مسطور سمیت
 برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک و کثرت تراکم اشجار بمبر تپه که هر جان دار را عبود
 از آن طوف صدیم و خطر می نموده بود و سپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
 با تیر و تفنگ مستعد و آماده جنگ شدند و از هر دخت و سنگ صدای بندوق کاری مینماست
 سپه دار مذکور تا یک ماه سعی موفوره و توفیق کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاہد و راو
 رخ نه نمود تا ضرورتاً بحضور عرضداشت کرده کوک و درخواست پس امام خان نامی سپه دار
 مع قشون خود کبکوش نامزد کرد و بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپه دار مشورت کرده
 بر بنهونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند و بر سپاه غنیم
 شور قیامت ریختند چون تفرقه و پرتیانی تمام جماعت ارباب شرک و ضلال انداخته کوه را گرد
 گرفتند و کبکوشش بسیار تحمل صعوبت بشمار در عرض هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند و پالیکار
 آنجا با معدودی چند و خیلخانه پیش از منظر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کنار کشیده در تعلقه
 پالیکار حلاوت چپ تور پناه گرفته از دست غضب و تادیب سلطان نیان و راست چونکه بعرض سه ماه
 هر دو قلعه مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعه ننگینور و اول درگ مع قصبات توابعش بضبط درآمد بزرگ
 کفایت شماران حضور ساخته هر دو سپه دار بشرف بساط لبوسی مباحی انداختند و سایر غنائم
 و غنیل ما شتر بنظر مالون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کبکوش
 از روی عمری سپه دار سابق روشن جناب شده بود و در آن حال رای والا به ملا حفظان کوه

اقتضا فرموده فوراً سواری خاص موعظه خواص جلو دار رونق افزای بنگلور شده بعد یک هفته
 از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر هیالون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید
 بیلدران سنگ تراشان مهاران چیره دست را تعیین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده
 بر همان گدازه موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفرز نزول قدم مهمیست لزوم نندی گدازه
 را شک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجیه بجانب قلعه دیون
 ملی آوردند هرگاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی که بیت

حب الوطن از تحت سیاهان خوشتر	خار وطن از سنبل و ریجان خوشتر
------------------------------	-------------------------------

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه را در دولت خواه راه بحر استنش
 بازگذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موقت ساخته بر بیل تفریح در عرصه
 یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماز چون پالیکار ننگینور بسبب شومی

طالع مطابق این مضمون بیت

باولی نعمت از برون آسائی	کر سپه سالار سزنگون آسائی
--------------------------	---------------------------

بیت سپاه منصور بنزای معقول یافته آواره دشت ادبار گردید و پالیکار مدین پلی نیز عاقبت خود
 نیکو ندیده همون زمان طریق فرار سپید پس تعلقات او هم ضمیر و مالک محروسه شد

ذکر افتتاح کوه نرگوند و بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور

طلب شد نش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که

چون بران الدین سپهسالار سلطانی از حضور محض گردید از راه پتیل درک و سا و نور را می شده
 در حدود دار و بار بسید غفار سپهسالار ملحق شده همینه و میسر و بغداد ایان با جرات سپرده و حدود

کوه

کوه زکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نمود و سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر
 این محال بلا توقف متبذر ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر چه این معینت ملک مال
 داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه را سلطان‌ی نهای و خود بوساطت این جانب پیشانی
 عظمت را بسجرات بندگی نور آگین سازی تا بجنور سفارش کرده دولت خواهی تو و انموده
 از سر نو ملک و دولت بر تو از زانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را با ملک یزدان
 سپری چون ازان جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعاع قهر سپه سردایش بشتعال
 آمده پیشتر کوه چید بر نهر که غزلی و جنوبی کوه بغاصد و فرسنگ جاری است محل قیام عسکر کرده
 فرمان داد تا سپه داران دولت خواه یعنی سپه حمید و سپه غفار بدلاوری قدر ابرار
 شکست سبقت و چستی بکار برده کوه را نقطه دار در میان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند
 و بندوق و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و نوکرانش
 بار بار مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شب دست قابویانته چند
 پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپه لار که زیر دامن کوه بودند
 شجرن زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشاندند سپه داران
 شجاعت تو امان هر چند بجشایش کوه تدبیر ناگجختند اما سعی شان پیش رفت بگشت و چند بار
 حملات هم عمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه
 آن چنانکه سقما بر گا و وا شتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب مسافت
 وقت کار مد نیز از لشکر با بل مورچه نه میرسید با این سپه داران کار آزا و سرداران احشام
 نرود نشانان عمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه بر اسان شده
 بناظم صوبه مورچ و کار پر و از پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته در طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنج هزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیان بود مقام کرده انتظار ده هزار
 سوار که از پونه بلوک همین کوه رخت یافته بودند میکشیدند سپاه را با استماع این خبر از غنیم
 زور آوردند که مخلص حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
 پونه سکونت داشتند نیز از منیع معروض حضور پر و اخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
 منشور لایح النور مشعر روانه شد نشیخ جمعیت خود به سپه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
 نفاذ یافت مخفی ماند چون که سید محمد پیرزاده و اما و عبد الحکیم خان حاکم کرطیه وقت فرصت یافته
 برهن ز یورگران بهاسلیغ خطیر گرفته بفرامی چهارم خصد سوار و دو هزار پیاده پروخت و به انگریزان
 مچولی بندر موافقت کرده یک پلین و دو ضرب توپ از گور لور همراه خود گرفت و لغزیم استخلاص
 بلا و کرطیه و تسخیر قلعجات آن نواح همت و رکماشت و در قلعه کرم طمانه گذاشتند دست قتل و
 غارت بر کشاد هر گاکریه بدویل رسیدند که اران سرکار خدا و او را که در قلعه بدویل بودند بانعام
 ز خوشدل ساخته بر صوابید ایشان جوتی را از ملاذمان خود در آن قلعه فرستاد و پیشتر بطرف کرطیه
 راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
 گردی بدویل و سواد پهل امرا بن الفریقین آویزش نمایان و بزور سخت رود او از صبح تا
 دوپهروز بازار پیکار گری تمام داشت و بهاداران هر دو طرف سعی مروان نمودند آخر خان مذکور
 بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگی که بر یک جانبش
 تالابی پر آب بود و کوهچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
 سید مذکور بران فتح نازان شده همونجا خیم و اعلامش که خود مضروب کنانید و سردار
 انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تر و غنیم خالی کرده بخيال اینکه غنیم تاب مقابله در خونریز یافته
 رو برگریز نهاد عقب آن جماعت آرمیده بود و بعد و در ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین سوار شده بی صلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوی اشتعال
 داشتند که بیک ناگاه قزاقان خان دلاور فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان آنجسته در او کشتند
 و بپتیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند و صدای آمد
 آمد برداشتند و قزاقان پاشنه کوب و تراخته تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
 چنانچه احدی از آن معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بجز محنت از آن مهلکه برآمدند
 جان خود سلامت نبرد و خان ظفر مندر قلعه بدوئل و کم کم باز قبضه خود آورد و بند و بست واقعی
 آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد کوشمال اعدا بود و بجز رسیدن منشور سیه ایون
 با جمعیت نصرت مشغول اینکار در تراخت و با چهار هزار سوار و خوار عبور جوی کشنا نموده بیک
 شب خون لشکر مرطبه را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرد و مظفر
 و منصور عازم کوه کردند و مابین لشکر بران الدین و کوه مضرب خیمام نموده شیخ امام نامی سپه دار
 خود را بکوه سیدان دولت خواه فرستاد چون کوه از رسیدن سپاه نامی و سپه سردار
 گرامی و شکست مرطبه خبر دار گردید که محنت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات آتش غم و بهراس
 بسوخت آخر الامر چون که اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مقابله
 با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
 و او بران الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو با اتفاق یکدیگر فریاد آن روز
 کرده عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپه دار و مرزا حمید علی بیگ رساله فرستاده
 از کوه فرود آورانید پس همون زمان مع عیال و اطفالش محبوب ساخته بیدر قشون احمد بیگ
 و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر جاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
 بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حمه سرای خاص گردید حال کلام

چون مزبور بقبط درآمد قلعه و قلعه بحواله امینی دولت خواه شد سپه لار مذکور در ظاهر اگر چه
 باخان دلاور موافقت و مخالفت داشت اما به سبب که از دست سنی لشکر یانش با وجود افواج کثیر
 سردار مرطبه شکست یافت و مفتوح قلعه هم بعبرت تهورش ظهور آمد خود درین امر با وجود سنی شش
 و هفت ماه بی ظفر برآمد تقاضای سپه لار کرده خواست که در شکست جاه و شمتش حیل برانگیزد و او را
 با مخرف از حضور متمم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالدینخان
 نوع دیگر است و چنان معلوم میشود که خفیه منت ملک عیسی خان عرف عیسی میان هندوی که
 دیوان و شیرکار و بار است بناظم حیدر آباد و شیرالاک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
 سوای این علانیه و در چند کهاٹ حیدر آباد حویلی عظیم الشان بنا میاید شاید که عنقریب از حضور
 منحرف خواهد شد سلطان دلیشان بیدریافت معاملات دوست و دشمن بمجر و وصول عرضی
 سپه لارخان مذکور رابع دیوان و لشکرش بحضور طلبیدشت او نادان دیوان خود را در حضور
 آوردن مناسب ندید زیرا که نامبر در ایام دیوانی کارهای ناشایسته و شیوه مردم آزاره
 و غریبکشی بمرتبه اتم ظهور رسانیده بود بلکه تمام کافه عباد و رعایا از جور و ستمش نالان گشته بیدار
 دیگر روی آورده بودند و اکثر ممالک و مالی را بی رضای آقا صاحب خاطر خواهد خود فیصل
 میرسانید و ازین معنی سلطان نیز آگاه بود هر گاه خود حضور طلب شد ترسید مبادا که آسب بتدارک
 اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بجانش راه یابد لکن روپیه و الا انعام
 داده بلا اطلاع احدی شبان شب رخصت حیدر آباد نمود و خود مع لشکر کوچیده فایز حضور شد
 چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان
 برادران خود و حیدر آباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس
 و لشکرش را وائل لشکر حضور فرمودند

ذکر مخالفت و طغیان اهل کورک و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی
 ستان بتبذیر شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد
 وزن مع دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و شصت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلاد کورک از مصاحبت و اعتبار قدامت حضوری
 مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت و مهات ملک داری را به دعای هوای خود انتظام
 میداد بلکه از لوث سیرت و خبث طبیعت دست شست و پستی بر زنان رعایا دراز میکرد و بجهت اثبات
 تشکیل راهم بستر خود می ساخت و لفظ و چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کورک قدم بمیدان مخالفت
 و مخالفت نهاده منحرف و مستعد جنگ شدند و مومنی نایر و رنجنا نایر کار پردازان پالیگار
 آنجا که فرصت وقت می جستند هر رعیت را فراهم ساخته ظفر آباد را گرد گرفتند و اطراف آن
 تاراج نموده احوال بر محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز و شب هرگز طاقت و مجال
 بیرون قلع آمدن نه میداشتند چونکه ذخیره و اسباب جنگ زیاده فراهم نکرده بودند پس هر اسان
 شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کرده خود پشیمان شده قلع بنگ گردیده بود جاسوسی
 را به تبدیل لباس مع عری حقیقت حال و شرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
 جاسوس عری مذکور حضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار را یوس معروض داشت سلطان گیتنی
 ستان سزای اهل کورک را که بار از سر کار منصف شده طریق فدویت را بخارهای فساد و شرارت
 مسدود می ساختند و سپاه منصور را بار بار تصدیع میدادند بر بهت قضا نهمت خود قرار داده فرمان
 دادند تا میر منزل خاصه اعلام ببری و خمیر ز بخارگون لبان فلک بو قلمون بد الصوب بر سواد سلطان

پنپڑیکہ بقاصد ایک نیم فرسنگ غربی دارالامارۃ احدث میفرمود برآراست وزین العابدین
 خان شستری سپہدار رابع قشونش بنا بر عبرت بو فور سامان رسد و دوی ہزار پیادہ کاشام
 نصرۃ انجام بدان ناحیہ پیش راندہ ارشاد فرمود کہ شما بلا توقف و تامل بایلیغار داخل قلندظفر آباد
 شدہ شہرت کیشان را چنان تنبیہ نماید کہ تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت
 بدان صوب واقع شود و فوجدارنا تخر بہ کار آنجا را از مزوہ توجہ مابدولت طمانیت ظاہر و باطن
 بخش سپہدار مذکور حسب المحکم حضور بر جناح استعمال راہ گیر گردیدہ اگرچہ تا دروازہ گھاٹ
 رسیدہ بود اما مردمان لہجی بر این معنی اطلاع یافتہ از اطراف هجوم کردند و بہ تیر و تفنگ حواس
 مردانگی اورا منتشر ساختند از آنجا کہ او گاہی جنگ مردان نیاز مودہ و تمامی عمر بہ نلا گیرے
 صرف کردہ بود و نقد بہت دریاختہ زیر کتل سد اپور جای بند کردید ہر چند سالداران و سپاہیان
 ہمراہیش کہ تربیت یافتہ عملی شجاع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن منیووند سپہدار
 مسطور ہول زدہ عارضہ تب و لرزہ و پیشس را وسیلہ ساختہ یک قدم پیشتر نگذاشت آری
 کار سپاہگری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بطہور میرسد چون این سانحہ معرض حضور گردید
 بر بی حوصلہ کیش نفرینا کردہ بعد دو ہفتہ خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ماہیانہ فارغ
 گشتہ با جمعیت بیست ہزار مردم بار و دوازہ ہزار پیادہ و دہ ہزار سوار جرار و دست و دو ضرب
 توپ بہ پانزدہم شہر ذیچہ سند ایہ کوس انتہا من لواختند چون متصل خار بندہ کوراک نزول ریا
 فتح آیات گردید ہر سوار را بطنہ پر پائین و سد اپور و منظر آباد گذاشتہ فقط پایا و گان و
 قشونہا و سامان جنگ عبور کردہ چون شیر غران و ہر بر تریان قدم صولت شیم در آن دشت

دشت ناک نہاوند پست

کہ لرزد و تسلیم از هجوم نہیب بہ

چہ گویم ز احوال دشت عجیب بہ

سرزمینستان چون زلف مسلسل زلفیان و راه ما پیمونشان پریشان کمکشان بیوکان و نشیب و
 فرازان سرزمین چون بهت ارباب سخا و خلیل ضد هدیگر و لست و بلند اطراف جوانب همچو
 روح و ضعیف عروج و نزول نا بهنجار تر و نشیب آن همه مرز و بوم شمالی زارتا کمر بالیده چنانکه
 فیل خیال و اندیشه و در میان بگل و لالیش تا بسینه چست فرورفت و شاخهای اشجار
 و قسام در آن نواح مثل ساکوان و صندل و زال سفید و عود و خام و غیره سررشته رفعت و غسل
 طوبی رسانیده و پچا لهامی مرغ سیاه دام فیسربالای هر درخت و شاخ کسترده و زراعت
 قاقله یعنی الاچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز کشته و درخت و اچینی چون طام
 افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و سدروین
 اناس بهر و لغزک و جام بوقلمون و سفزبل و کسل و بهل و جامون و غیره در مذاق تلخکامان چنان
 شهید و شکر ریخته و انهار در آن سرزمین چون چشمه چشمه غمناکان همیشه جاری و آبشار
 حوضها و آگیره در اشنای راه بنشاید اشک مجوران لیل و نهار ساری و عروس بی طربین
 غرق عرق جیبا کشته حجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو شسته و تخمه تخمه بو طاسی گل
 مندی و مخلی و صد پرک همیشه بهار و نسیرین و سوسن و چنپا هر مثل شوخ چشمان نقاب جیا
 از پیش نظر برداشته و فیلیان کوه پیکر چه از ماده و نر بزرگ جو امیس کلک کای جمع شده و چپه
 فیل چون زنگی تراوان و یو سهیت بدشت پهای مطلق العنان گردیده همچو کان خرطوم کوسه
 بازی رپوده و مهور جات آن دیار و بلا و زیر کوه چه با و اندرون اشجار پنهان و پیرامونش
 حصار استوار و خلیل و بروج کشیده و خندق عمیق به حفاظت سقف و حجره ها که اکثر اوقات
 و شب تا فیلیان و تاخته مساوات از غارت تاراج میگردانند آن حفره کرده شده تا ذکر
 و انات مع اسباب زندگی در آن خانه ها سکونت ورزیده همه ذکر گندم کون و بعضی سیاه نام

لبند و بالا و لباس شان یک پیراهن دو تاست از گلو تا شتالنگ و خسته شده و جز پارچه پارچه
گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم و ارجن و رام و
پچمن میزدند چرا که سوای تفنگ فتیله دار و دشنه پهن و کوه کشته نامند بر میان می آویزند
بیرون حجره و حصار نمی آیند و کلاه چرم پیرهنها ده یک و مال سیاه یا سفید در میان
می بندند و اناش پرسی تمثال با حسن لطافت جمال که رشک هوشان چنین چکل اند و
براست قامتی و سیم تنی و نزاکت لب و لبو آن فتنه جهان باج از خوبان ترک و تاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همزنگ حوران میخامند با اینهمه خوبی آه بد لباسی و بی تمیزی که
یک پارچه پنج شش دستی از نوات تازانو و یک رومال سفید دودستی بر سینه و مهر گنجینه
دارند رونق و رواج حسن روز افزون آنها شکسته بحق اناش به نسبت مردان آنجا که
همه کوربار و مزاج اند حرارت عنزیری زیاده دارند و روایتی از مورخان شپین رسیده که در ایام
سابق نبواح عقب ناز و غیره رسمی قبیح و دستوری قبیح در مذہب نامعقول آنها جایز و
مخض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقی باشند یک را از آنجمل
بازنی کتخت می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباحثت یا
گرم میساختند بعضی کس مقرر نمیکند که هر شب یک بعد یک بهین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشید تا تسلی خاطرش می شد و در اولادش فیما بین برادران تقسیم عمل می آمد چون ثواب
مرحوم بر آن مرزو بوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت و اکثر زنان
آن قوم را گرفته برت گریان خود بخشید القصد شرح و بیان برودت و سرما که سر تا پای قلم
پیش از شروع تحریرش در شپه زمهر غریق میشود و زبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه هئیت حیرت بخش بندد منظم باد

<p>زیم پرت آن طرف خطرناک</p> <p>چنان در وی برودت پافشرد</p>	<p>رمیده مردمک از چشم افلاک</p> <p>که آتش در درون سنگ مرده</p>
<p>چهار بزرگ که هر روز آفتاب با این گریختن بجوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان با آستر ابری بر سر کشیده از ان وادی زودتر عبور کرده و هر شام سریع السیر با ندیشته سر مادر بارانی نیلگون یعنی فلک زمره در قام سرد تن پوشیده فی الحقیقت این همه ذکر تابستان است که مردم گردید معاذ الله از هنگام زمستان فصل باران که تا ششماه ابراً در بساط تقاطع اطراف بر بسیط آن سرزمین گسترده و زمین بسیرابی تمام همچو دیده مستم رسیدگان ترآمده و از سر شام تا دو ساعت روز برآمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه و دشت را فرا گرفته می ماند و بسا جوانان تیر قامت نیز هوش گرم دم از دستبرد سر با حرارت حواس باخت بزرگ حلقه کمان پاپینه کشیده در حبه تنگ ترا زره می خوانند علاوه آنحال تا مدت ششماه مثنی کنندگان آن نواح از پاتاسر پارچه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای ستم پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوا از برگ اشجار که بکثرت باران و سیرابی زمین از اصول درختان پیدا شده تشنه خون بیگنابان می باشند چون بلخ جسته ترین آدم و دواب می پسند و تاسیری لطن از خویش هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی به انسان حیوان میرسد و اثر در و مار مردم زبا و گزدم پزیر و نیز نیش زند تن بالمحاق روح چنان گدازد که همدست قبر و قایض جان نشود در ان ادمی از شمار موم بلخ تجاوز کرده اند حاصل چون سلطان دین پناه در آن جنگستان از راه بمکل عبور کرده این طرف دروازه فارسند که رن مندل نام دارد محل تروال علام و خیام طفر انجام ساختند و روز دیگر دو سپه دارا فرمان دادند تا هر دو مع قشونهها بر دروازه مذکور که اهل شرک و ضلالت در پیش آن خندق</p>	

از تاریخ و مکتب و در این کتاب با نوسان از یک گیرنده در دست می آید یک میانند ۱۱۱۱

عمیق حفر کرده بر ریوس دیوار کشیده بتیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
 و در آن روز اهل شرک به دلاوری و جان سپاری کوشش مردانه نموده تا ب حمله آوردند بلکه
 سپاه هر دو قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت تو امان مجروح و مقتول گردیدند
 سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار مینمود بعت برق و مصر
 بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلق بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
 فرزگیان موسی لالی و رساله های اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
 کرده شاه دین پناه بودند از باب ضلال راطعه نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
 پیادگان جلو دار شجاعت تمام یک خصم ابر سر نیزه بر دست و آه سرنگون بقعر حرم درآمد خند و اکثر
 کفار را بزور مردانگی با سیری آوردند با این کفار ثبات قدم و زبیده چند مرتبه حمله های کوه شکوه
 بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجعیان خاص کوی و بعضی سپه داران چون
 جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فداییان ناموس پرست بجملات متواتر کشتن و سوختن
 اعدا را ثواب دانسته فدای و ابر بر هم ریختند پس بطرفه العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
 چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیه انهرام نهادند فوراً سپاه نصرت آتیه
 تعاقب بجماعت مخدول نموده گروه انبوه از آن تیره روزان را تیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
 گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوی چیده بر سواد هگلکی نار مقام فرمودند شستری مذکور چون میدان
 از سپاه غنیم خالی دید بنا بر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخت
 آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال و ابا زمان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس از اینجا
 حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار باد و فور سامان رسد و ذخیره و سبب جنگ بتسلط
 ظفر آباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سینر و هم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آورده

به پانزدهم شهر صدر که سن یک هزار و یکصد و نود و نود و نه هجری شریف بود از راهیکه امر او خوانین بموده
 فرمان قضا جریان آن بشبه در رفته به تیر و تیش به هر روز قریب و کوس راه جنگل به ابریده از تش
 سوخته باندک روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کاره بر اهل بشبه تنگ نموده بودند اهل
 ضلال یعنی پیادای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت نموده
 بعد طی منازل شرقی دارالمقرخیره خرگاه بسیار شدند چون کار پردازان مذکور عنی عمومی نام
 و در کنار علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله بالشکر
 اسلام ندانند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
 گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امر او خوانین خود را بالشکرهای گران بقصد گوشمال و تخریب داد
 نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنا بر تنبیه شرارت ایشان رخصت ساختند
 و قشون ششتری را بادیگوشون بسزاری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب بنا
 و غیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کادیری و خوشحال پور مخص کردند
 حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
 رخصت غزیت دو ایند بجن تردد سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگام آراشته در عرصه
 قلیل تباحت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مردوزن را مع اطفال سیر آورد
 بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون روه گو سپند و گاوا از وحشی سیران
 آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت نموده جنوبی
 کوه تهل کادیری که منبع جوی کادیری است را بت نصرت آیت افرخته باز سپاه منصوره
 را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کار پردازان مذکور پیشتر مخص فرمودند تا سپاه داران بیعت
 پیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

و فلاح حال و مال دانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنه انگیزان را گرفته آوردند هر گاه در
 عرصه هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مردم بازن و بچه اسیر گشتند و هر دو کار پرداز مسطوط
 بدست سعی موسی لالی برکوه الاهی دستگیر شدند جنگ آخر شد و دیگر سرکشان عاجز گشته در حلقه
 فدومیت درآمد سلطان و الاشان بعدند و بسبت آنجا و تا سیس و تعمیر چند قلعه
 چو بین که لکر کوه گویند بفرغت خاطر از راه سد اوردن نظر و منصور معاودت بدار السلطنه
 فرمودند ممونی نایب کار پرداز اسیر در عرصه قریب رخت جیات بر بسبت و زنگانایر بر دست
 حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و محتون و بشیخ احمد نامزد گردید و به عهده
 رسالاری سرفراز شده به نسبت فرزند می پرورش می یافت و بلیا بانو حاکم و نواح
 کینا نور که از قوم مایله است بر سواد تهل کاور می شرف ملازمت در یافته ز پیش کش
 دو ساله مع اخیال و اسپان و دیگر تجالیف نذر گذرانیده سرخر و باخلع و تشریف
 شاهانه مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنه گردیدند منجمه اسیران اهل کورک که همه
 بتلقین دین اسلام مشرف و با حمد این ملقب شدند و هشت رساله مقرر ساخته تبریت
 و آراستگی آنها سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب
 و ترتیب آنجماعه حشی سیرت پرداخته بر آئین جنگ آراستند بعد از آن اوقات سلطان
 جهانگیر پدکهای نقره و طلا و مرصع تیار ساخته بسرداران حبش و عسکر و اسد اللمی علی قدر
 مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچه ببری که با خراع تازه بافایند
 بودند و وزانیده بخشیدند و اسامی دو از ده ماه و شصت سال بر خلاف اسمهای اهل عرب
 بعد از حروف تهجی بر خواندند انشاء الله تعالی آن بجای دیگر مذکور خواهد شد و نامهای
 چند قلاع نیز در آن سال با اصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچه نام چیتیل در کفر حباب حصا

له مغل نامزد فرمادند این نشان با وصف سو و دشمنان و در وقت و بیاست کلمه است ۱۲

اسم گتی فیض حصار بلاری ثمر پٹن پنوکنده فخر آباد پاو گڈه ختمی صوبه سراسر
 رستم آباد اگر چه نام قدیم است اما همون نام پسندیده بحال داشتندندی گڈه -
 گردون مشکوه دیون اہلی یوسف آباد بنگلور دارالسرور ماکرمی درگ ساون گڈه
 قلعه بل منظر آباد کورک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کومیتور سلام آباد -
 دنگل خالق آباد سنگلی درک منظر آباد کشمیری فلک الاعظم
 میسور دارالسرور نظر بار و امثالہ آن مقرزوموند و ہمدان سال از سایر
 ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکا کورک
 روانہ نمودند و از ان مردم بہ سبب اختلاف آب و ہوا می آنجا بعضی گرفتار تپ زہ گشته
 بارہا بحضور عرضہ داشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضی ہموجا کہ آب و ہوا

بایشان موافقت کرد بر بردند کہ

ذکر طغیان مره‌طه و ناظم حیدر آباد و لشکر کشی او شان بعزم تسخیر ممالک
 محروسہ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعات آن نواح
 و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبہ آدرہ ہونی
 و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری
 رودادہ مع دیگر کیفیات آنکہ

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان مخالف و دہ لک و پینہ نقد بہ پونہ فرستہ
 بودند بملاقات سرگردہ آنجا و نا نا پیر نیس کار پر واز رسیدہ اسباب و غیبرہ
 گذرانیدند او شان باقبال آن پیر داختر یک یک مسترد ساختند و جواب ندان شکن

سلطان که چند اتواب و بنا دین از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل نشان خلیفه با
 نظام علی خان دین مشوره یکدل و یک زبان کشته بفرای امرای خود تا کیدات روانه شست
 چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و سباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علی خان
 هم بحسب اراد با مشیر الملک و سیف جنگ تیغ جنگ و غیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
 چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدر آباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
 بادامی که قلعه سرد سلطان بود رسید و مره‌آباد با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
 هزار توپ کلان و دو فور سامان جنگی آماده زرم شده خوش همت را هم میر نهضت رسید
 و کلامی سلطان از انجانی مطلب بخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولت مند بملاقات و
 مشاوره یکدیگر پرداخته تسخیر قلاع سلطان همت بر گماشتند و قلعه بادامی را که محاصره کرده
 کرده به تفتیحش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیده بکشایش آن بطور آورده و چنان
 مرحله احداث کردند و شکست ریخت حصار شغال و زنده بیورشهای چند بعد تلف
 هزاران هزار شجاعت مند آخر با قضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولت مند
 چون بادام توام خود همو بنجا سکونت و زنده امرای خود را فتح قلعات و ضبط قصبات
 بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور با لشکر کثیر در آن قلعه دمار و جالی هیل را
 بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعه داران حیدری ضبط خود آورده و مخفی نماند
 حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی را رضی که پیش ازین چندی خانسانان امیر الامرا
 بن نواب محمد علی خان سراج الدار بود و اعتبار تمام بهر سائیده آخر الامر تصرفات بجا و کار خانات
 سرکار کرده و مبلغ خطیر بغبین تمام و خیانت تمام به دست خود نمود باندریشه گرفتاری تلف جان
 که بخیته به پناه دامن دولت طایران سلطان خرید به پایالت انصوب نامزد شده بود او

طریق حرام حوری پیچوده قلعه باخذ مبلغ مذکور بخالفین سپرده خود مع اعمال و افعال به پوزنه قیمت غرض
 بهمون دستور کجند گدّه و نوکننده و نرکونده و غیره بلکه تمامی قسم و آن طرف جوی تنگ بهدرا
 گرفتند اران حرام خور و ناموس شکن با مید نوکری عمده و چیری نقد نمایان با خصم یک شدند
 بضبط غنیمت رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهشی و اله و دقل و اله و کنگیری و اله و راجه
 آتی کندی با غنیمت سازش کرده بودند چون جاسوسان تسلیم و خدا داد مفصل این ماجرا معروفین
 حضور ساختند و امر او خواندین و لتخواه بدافعه خصام نافر جام تر غیب کردند تا حضرت دین پناه
 با جماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
 بالشکر جبار عینی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر کرده هزار پیاده و سنی هزار سوار شجاعت
 آهار و بیست دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای ننگور گشته با حصار پالیکاران و فرمان داد
 تا منشیان چاکدست و الاقطرت حکم ابجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
 لشکر بجانی پیش کش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیمت ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
 اطراف یعنی رای درگ و اله و سه رهن بلی و اله و غیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساختند
 خود را به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلته البرات از تقسیم مایه پناه تمامی
 لشکران فارغ گشته از راه بالا پور کلان و هند و پور و پاؤگده بر جوی بهکری رسیدند آنجا دور
 مقام فرموده همه پیر و سباب لشکر و جز آن و غیره بجز است پر نیاسر شسته دار تو شکنجانه گذاشته با تمامه
 سوار و فیل و شتر به گزریغا پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از آنجا
 پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که در دهی شرقی بلاری است از خیمه و اعلام نصرت تمام
 آراسته از آنجا در تا خند چون ناگاه بدیدند صبح چهارم در ظاهر کو بهای آد هونی به اول لشکر
 رسید و سواری خاص در محل کلبا بن آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک سبال جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان که خدا شده بود مع زنانه بکومت آنجا نافر بود
از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانه حضور ساخت و درین صفت
سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوها رسا نید چون کیل حاضر حضور گشته بزبان
ناظم مسطور عرض منسوخ عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که
هرگز لبشمال قاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شامایم موجب سببیل خصومت
و کین باز نارداران متفق گشته در مقام تهیصال این دولت نیز وال شدند عجب است از
موافقت و وفاداری ما و یوفانی و مست عمدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری
و اسلام گذشته بجهت قدیم انید دولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته
کار بجای رسا نیدند که عمده عبادا و ثمان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا
آتش زده و غارت ساخته علم شورش و شور و خداداد بر افراشتند صلاح آنست که ما و شما
سرشته یگانگی را مستحکم ساخته و پس بجهت بی آراستگی میا بنجی غیر می بر مرکوزات یکدیگر واقف شده
در دفع و رفع آنها که محرک سلسله نفاق اند متعهد شویم درین باب تا هم نخواهیم گفت که شما بالشکر
همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متسین
خوشنودی حضرت رب العالمین رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منیت خلق الله مکر غزا و
جهاد در میان همت عدو سوز چست بستیم چون حاکم موصوف بر ارشادات حضور کار بند
نگرید و شرف ملازمت فایز نگشت و بجهت مستعد شد بنابر عبرت نمای و اظهار عیب صحیح
فردای آن روز فرمان دادند تا سپه داران حمله کرده شهر را بجزه تصرف خود در آورده
بجا روبر غارت رفتند باین حاکم آنجا راه مصداقت و مخالفت نه چمید پس از هر دو جانب
آتش کارزار فروخته شد تا سپاه منصوره دروغه آتشی از روی توجبه به تسخیر آن حصا کرد